

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم وېر زنده يک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

انتقام شاعر

مدتی بگذشت ، از آن پُرسش منظوم ما
کس نشد پیدا ، نماید پاسخی مرقوم ما
عاقبت در شرق و غرب ، آواره دست آن و این
نزد قاضی، شیخ و مفتی ، حاجی و ملای دین
لا جوابی شد جواب ، از داکتران و عالمان
عاقبت بشنیده شد ، چیزی ز جمع شاعران
اول از (**ناظم**) شنیدم ، از طریق تلفون
ثانی از آقا (**فلانی**) ، جیب قاصد تاکنون
شاعر شیوا بیان ، (**ناظم**) زیبا کلام
با مهارت خواست ، از این بنده گیرد انتقام
بر (**بلایی جان**) او ، پاسخ نوشتم بیحساب
عاقبت بازار عشق جرمنش کردم خراب
زین سبب از هر طرف ، دامی نهاده بهر من
انتقامش را بگیرد ، (**ناظم**) شیرین سخن
پاسخی بنوشتم و ، خواندم برایش ، اندکی

صید شد در دامِ خود ، صیاد ، همچو مرغی
 گفت! شوخی کرده بودم حرفِ من بر دل مگیر
 شعرِ من همچون خزیری بود و بنمودی سَعیر
 شاعران باهم مزاح دارند و از هم راضی اند
 گر یکی مجرم شود ، هم شاکی و هم قاضی اند
 با تو میباشم موافق ، پُرسشت خیلی بجا
 پاسُخش اکسیرِ اعظم ، سیمیا و کیمیا
 با کمال و با مهارت ، پرده بالا کرده ای
 تاجرانِ دینِ ما را خوب ، رُسوا کرده ای
 باز کردی بابِ تحقیقی ، برای این و آن
 تفتیشی داری ز شیخ و حاجی و ملا ، دکان
 گفتمش! این گفت و گو ها را به نشرش میدهم
 هر کسی پاسُخ فرستد ، بنده فخرش میدهم
 تا شوند آگه ، همه از فکر و از اندیشه ات
 هم ز شاخه ، ساقه و از ریشه و از تیشه ات
 گفت! خیلی شوخی ها کردی و بودم لاجواب
 لیک با اندک مزاح ، گیری رقاب گه قطاب
 گر بفهم پاسُخم را ، داده ای از بهرِ نشر
 هم حریف و هم رقیبت میشوم تا روزِ حشر
 گفتمش! ای (**ناظم**) شیرین زبانِ مهربان
 من برادر زاده ات ، اما تویی ، **کا کا کلان**
 از برای خاطرِ تو ، اختصارش میکنم
 ثلثِ آنرا انتخاب و ، انتشارش میکنم
 گفت! منکر میشوم ، والله ، از آنچه گفته ام
 چونکه اسنادی نباشد نزدِ تو ، از سفته ام
 گفتم! از گفتارِ خود ، منکر نباید هیچ کس
 گر نصیبت جامِ زهر و پای دارِ خار و خس
 نازم آن مردی که بر پیمان و عهدش ایستاد
 بر نگشت از حرف و ، جانِ خوشتن مردانه داد

می فرستم بهر نشرش ، هرچه بادا باد ، باد
 تا که گردد خاطر افسرده ما شاد شاد
 حال میخوام ، قلم تازد ، سوی آقا (فلان)
 لنگ لنگان ، با خر لنگش ، به کوی او دوان
 انتظار پاسُخ دندان شکن دارم ازو
 ورنه در محشر ، به دست خود یخن دارم ازو
 زانکه بر من گفت ! بنویسم جوابت را به نظم
 لازمست دندان آهن ورنه مشکل ، کار هضم
 مدتی چند سال و اندی است ، بنده انتظار
 تا بگیرم پاسُخ (آقا فلان) جانثار
 لیک آن ظالم بهانه آورد هر دم ، به من
 گه کند قبر و گهی بر مرده ها ، دوزد کفن
 گاه در ختم و دعا و ، گاه در بزم سخن
 گاه در تفسیر آیه ، گاه در شرح سُنن
 گاه می بالد که خسته هستم از کار زیاد
 گاه می نالد ز ابر و برف و باران و ز باد
 تلفون کردم دو سه باری ، به خواب ناز بود
 گر دمی بیدار بود ، چون ساز بی آواز بود
 گاهی در اتاق خواب ایستاده روی جانماز
 یا که بر تکبیر و قامت ، سجد و راز و نیاز
 یا به دستش شانه و ، با آینه هر دم به ناز
 یا در آشپزخانه ، بر دستش کچالو و پیاز
 یا که رفته در گراژ از بهر کار موترش
 چونکه بوی عطر خانمها دهد ، دُور و برش
 گاهی در حمام میباید به کار شست و شو
 یا که با سابون و لیف و کیسه دارد گفت و گو
 گاهی با همسایگان دارد بسی دعوی و جنگ
 یا که بر هم میهنان ، مالد همیشه بُرس و رنگ
 یا که از درد کمر نالان به نزد هر طبیب

روز ها در خواب و شبها ، تا سحر باشد خطیب
 گاه بر تدریس قرآن است بر نوبالغان
 گاهی خنده ، گاهی گریه ، گاه آه و گه فغان
 کار های دیگر وی ، نزد ما باشد نهان
 در همینجا نقطه و ، از شرح آن عاجز زبان
 من نمی دانم که این مکر ، از کجا آموخته
 جامه تقوی ، به آن قامت رسایش دوخته
 مکر بنده ، بهر نابودی بود و سود ما
 مکر ایزد ، باعث آبادی نابود ما
 است بالاتر ز مکر ماکرین ، مکر خدا
 مکر ایزد وصل و مکر ماکرین ، از هم جدا
 مکر ایزد از برای خیر اهل عالمست
 مکر بنده مرکز فسق و فساد و ماتمست
 مکر ایزد ، روح بخشد بر زمین و آسمان
 مکر بنده علت نابودی روح و روان
 مکر ایزد بهترین و کامل و سازنده است
 مکر بنده ، بدترین و ناقص و بازنده است
 یاد آنروزیکه ، دشمن تاخت ، بر مولا علی
 پیکری چون دیو و بر اسبی سواره ، آن شقی
 حمله هائی کرد بر مولا علی ، دیو عنید
 دشمن دین محمد (ص) ، آن هیولای پلید
 در چنین هنگامه ای میکرد ، دایم التجا
 دست خود بالا محمد مصطفی (ص) سوی خدا
 ناگهان الهام شد ، بر آن علی مولای ما
 مکرری باید بهر نابودی دشمن های ما
 گفت بر دشمن ، چرا زنگی به پای اسب تو
 حرفه ات شمشیر و نیزه ، یا که جادو ، کسب تو
 تا نظر بر پای اسبش کرد آن دیو شقا
 گشت زین مکر علی ، سر از تن دشمن جدا

با چنین مکر الهی دین حق شد کامیاب
 ورنه بودی جمله مؤمن در هراس و اضطراب
 در زمان حضرت داوود ، مکر دیگرش
 آنکسی داند که مست است از می و از ساغرش
 لیک برگردم دوباره ، برگ (آقا فلان)
 تا شود ثابت بزرگ و کوچک و خرد و کلان
 انتظار پاسخم ، از شش جهت ، بی چند و چون
 تا چه زاید از وفا ، اندیشه و فکرش کنون
 گر قناعت ، حاصل شد ، هدیه ای دارم به او
 ورنه یک منظومه جانانه ای آرم به او
 حال بشنو از من رنجور با عجز و نیاز
 آنچه پنهانست دردل ، آشکار آن سوز و ساز
 ای که میبایستی مقدس از نعوت و از صفات
 خالق کون و مکان هستی و موت و حیات
 هستی عالم ، یکی از جلوه های هست تو
 بشکند پیمانه و ساغر ، هر آنکه مست تو
 عقل ناقص ، کی توان از عقل کامل یاد کرد
 یا که موری ، عالمی از نور و نار آباد کرد
 ناتوانی ها و ضعف ما دلیل قدرتت
 فقر و عجز و ذلت ما ، حجتی بر عزتت
 « نعمت » اکنون با خضوع و با خشوع بندگی
 خواهد از نور جمالت بر دلش رخسندگی